

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 230 و 231

(جلسه صد و سیزدهم)

بیان عدم دلالت این حدیث بر منع تصدی

بیان اول:

برخی از فقیهان امکان مناقشه بر استدلال به این روایت را این گونه مطرح کرده‌اند:

«و قوله - علیه السلام - : ليس على النساء جمعة و لا جماعة - الى ان قال: و لا تولى القضاء ... و يمكن المناقشة في بعض ما ذكر... و كذا التعبير بـ «ليس على النساء لا ينافيه».

منظور ایشان از این عبارت این است که عبارت مزبور (و لا تولى القضاء) به دلیل صدر روایت که با «ليس على النساء...» شروع می شود نفی وجوب و تکلیف می کند نه نفی جواز و مشروعیت.

برخی مطلب فوق را این گونه تقریب کرده اند:

« این احتمال را نیز می توان داد که نفی مذکور در واقع یک ارفاق درباره زنان است؛ یعنی رفع تکلیف است، نه تحریم تصدی؛

چنان چه [چنان که] در نماز جمعه چنین است به ویژه که با تعبیر «علی» آمده است، نه «لام». توجه به جملات یاد شده می فهماند که شارع مقدس با عنایت به وضعیت جسمی خانوادگی و اجتماعی زن، نخواست است مسائل دشواری چون بخشی از اعمال حج یا قضاوت بر دوش او به عنوان یک وظیفه، سنگینی کند؛ چنان که مواردی چون اذان و اقامه گفتن که نوعاً با صدای بلند است یا هروله و استلام حج با آن وضعیت دشوار، چهره ناخوشایندی را از نظر لزوم رعایت شئون اخلاقی و شرعی پدید می آورد، اما نه این که این ها خود به خود حرام یا حتی برخی موارد آن کراهت داشته باشند...».

رد این بیان

ظاهراً محقق خوانساری که بانی اشکال فوق است، تنها به وسائل الشیعة مراجعه فرموده و «لا تولى المرأة القضاء را به شکل مصدر تلقی و «لا» را به نوعی تکرار «ليس على» فرض کرده است، در حالی که این روایت در نقل جناب صدوق - که منبع نقل وسائل الشیعة است - به شکل فعل مصدر به «لا» است. چنان که جمله بعد از آن هم بدون تردید - مطابق همه نقل ها - مضارع مصدر به «لا» است. پس این بیان صحیح نیست.

بیان دوم: در این حدیث امور غیر حرام و (شاید حتی غیر مکروه) بقدری ذکر شده که دلالت روایت را بر حرمت و عدم

مشروعیت در ضیق و شداد قرار میدهد. بنابراین روایت جابر بن یزید جعفی برای اثبات منع متصدی امارت و قضا از سوی زنان به دلیل ضعف سند و دلالت قاصر است.

بررسی متن و دلالت روایت حماد و انس از پدرش

متن روایت حماد چه در کتاب من لا یحضر و چه در وسائل این است: «...یا علی لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا اذان و لا اقامة... و لا تولى القضاء و لا تستشار و لا تدبج الا عند الضرورة...»؛ در این روایت، احتمال مصدر بودن به ویژه به اعتبار ما قبل آن و احتمال فعل نهی بودن به ویژه به اعتبار ما بعد آن هست؛ پس وضعیت متن این حدیث، متفاوت از روایت جابر است و احتمال محقق خوانساری در این روایت، قابل فهم و قبول است؛ واضح است که با وجود این دو احتمال، نتیجه به نفع احتمال

مصدر بودن تمام می‌شود؛ چرا که دلالت بر تحریم، مثبت می‌خواهد و اثبات با احتمال به سامان نمی‌شود. ضمناً در این روایت عهده‌داری ولایت و امارت مورد اشاره واقع نشده است و تنها به تصدی قضاوت از سوی زنان اشاره شده است.

ادامه نقد استدلال به این حدیث

با توضیحی که ارائه شد، از این روایت نیز نمی‌توان استفاده حرمت و عدم مشروعیت تصدی قضاوت و امارت را از سوی زنان داشت؛ به ویژه با ذکر بسیاری از تعیینات در این حدیث که برخی کراهت آن‌ها هم ثابت نیست؛ چنان که برخی از مصادیق مذکور در این روایت، به انگیزه بیان واقع صادر شده است نه بیان شریعت.

بنابراین با توجه به ضعف سند و دلالت این روایت، استدلال به این روایت نیز ناموجه است.

شهرت و ادعای جبر ضعف سند و دلالت این دو روایت در راستای اثبات اندیشه منع

ممکن است گفته شود: با توجه به شهرت تمسک به این دو روایت و شهرت مفاد آن‌ها در خصوص این دو فقره، ضعف سند بلکه ضعف دلالت آن‌ها نیز برطرف و این دو روایت قابل تمسک خواهد بود.

نقد بهره‌برداری از شهرت

در بهره‌برداری از شهرت، باید توجه داشت که قصه جبر ضعف سند یا دلالت توسط شهرت مختلف فیه است و به اعتقاد ما نمی‌توان در این باره نسخه‌ای واحد پیچید، آری! هر جا شهرت و گاه ضمیمه شدن برخی خصوصیات دیگر، فقیه را به قرار و اطمینان برساند، می‌تواند از شهرت بهره‌برد و الا نه. و در مانحن فیه چنین شهرتی در اطراف این دو حدیث به ویژه با وجود برخی ادله دیگر نه صغریاً اطمینان به وجودش هست و نه کبریاً چنین قراری می‌آورد؛ به ویژه برای جبر ضعف سند روایت که باعث شود، روایت در بقیه فقراتش نیز قابل تمسک باشد.

(پایان جلسه)

1. جامع المدارک، ج6، ص7.

2. بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، ص295.

3. ج4، ص263.

4. ج20، ص212.

*فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

از دوتا روایت صحبت می‌کردیم.

جناب صدوق روایت می‌کند از حماد و انس بن محمد عن ابیه، در این جا ما شبیه داشتیم که سلسله سند به این شکل می‌شود که حماد و انس این دو نفر از پدر انس (محمد بن انس) طبیعتاً محمد بن انس می‌شود شیخ هر دو یا این که حماد از امام ع و انس از پدرش از امام ع؛ این‌ها اموری است که تأثیری هم ندارد ولی انسان باید درست متوجه شود؛ نگاه کردم دیدم اینطور است: حماد بن عمرو از امام صادق (این تمام) بعد انس بن محمد از پدرش از جعفر بن محمد پس جناب حماد بن عمرو از پدر انس نقل نمی‌کند بلکه از امام صادق ع نقل می‌کند و این مطلب را از امام صادق دو نفر نقل می‌کنند یکی پدر انس یکی هم جناب حماد.

بیان عدم دلالت روایت جابر بن یزید بر منع تصدی

در مورد دلالت روایت جابر بن یزید بر حرمت قضاوت و تصدی منصب قضاوت و امارت توسط زنان دو بیان داریم:

بیان اول: این بیان از مرحوم آقای خوانساری است. جناب ایشان بعد از این که اشاره می کنند به این روایت (جامع المدارک، جلد 6، صفحه ی 7) لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا تولی القضاء ... بعد می گوید و یمكن المناقشه فی بعض ما ذکر، یک سری مناقشات دارد که من کاری ندارم بعد می گوید و کذا التعبير لیس علی النساء تعبیر امام که فرمودند: لیس علی النساء تا آخر لا ینافیہ یعنی منافات با جواز ندارد. امام فرمودند لیس علی النساء اذان و لا اقامة و ... می گوید لیس یعنی بر عهده ی زن نیست بعد هم و لا تولی القضاء یعنی عهده داری قضاء هم بر زن نیست اما اگر برداشت حرام است؛ خیر. لذا می فرماید: تعبیر معصوم لاینافیہ یعنی جناب آقای خوانساری در دلالت این دو روایت (البته بحث ما در حال حاضر روایت جابر است) مناقشه دارد و می گوید دلالت ندارد.

در این جا دیدم برخی از جوان ترها (کتاب بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی) همین حرف آقای خوانساری را پررنگ تر هم کرده و گفته است: این احتمال را می توان داد که نفی مذکور یک ارفاق در باب زنان هست یعنی رفع تکلیف است نه تحریم تصدی چنانچه [چنانکه] در نماز جمعه چنین است به ویژه که با تعبیر «علی» آمده است نه «لام» توجه به جملات یاد شده می فهماند که شارع مقدس با توجه به وضعیت جسمی خانوادگی زن نخواستہ مسائل دشواری چون برخی از اعمال حج یا قضاوت بر دوش زن باشد... .

این بیان آقای خوانساری و این هم اضافاتش.

این بیان بیان ضعیفی است. دقت هایی که ما در نسخه ها و نقل احادیث می کردیم در این جا تأثیر گزار است. ظاهراً جناب آقای خوانساری اصلاً به خصال مراجعه نکرده اند و وسائل را دیده اند، وسائل هم «ولا تولی» دارد و ایشان مصدر خوانده است. اگر مصدر بخوانیم عطف بر گذشته می شود و این «لا» در واقع تکرار گذشته است (تکرار لیس علی) و اینطور می شود: «و لیس علی النساء تولی القضاء» در حالی که گفتیم در خصال که منبع وسائل است «و لا تتولی» است که فعل است و به قرینه ی ما بعدش که فعل است ما گفتیم این «و لا تولی» فعل مضارع و در مقام انشاء است. یعنی نباید زن عهده دار شود. و منافات با جواز دارد.

اگر کسی بگوید شاید در نزد جناب شیخ حر خصالی بوده که در آن «تتولی» نبوده است، پاسخ می دهیم که این مطالب برای ما ثابت نیست و نمی توانیم بر اساس آن حرف بزنیم. شیخ حر خیلی از اوقات در نقل هایشان خیلی خیلی خوب هستند اما مواردی را هم ما دیده ایم که تصرفاتی کرده اند که ضربه زده است. من در کتاب جدیدی بابی باز کرده ام تحت عنوان وسائل گرابی در فقه و می خواهم بگویم این کار درست نیست. ما باید واسطه را کم کنیم.

بیان دوم: در این روایت اینقدر امور آمده است که واقعا برخی از آن ها کراهتشان هم ثابت نیست مثلاً دارد: و لا تذبح الا من اضطرار آیا می توان گفت حرام است زن ذبح کند (در صورتی که زنی بتواند ذبح کند) این ها می خواهند یک حد اکثری که این کارها کار زنان نیست را بیان کنند. یا دارد: تبدء فی الوضوء بباطن الذراع و الرجل بظاهره و لا تمسح کما یمسح الرجال. به این ها فتوا داده نمی شود حتی کراهت برخی هم ثابت نیست. یا قبل از این هم دارد که «لیس علی النساء اذان و لا اقامة...» در آن جا هم آیا منظور این است که حق ندارد بگوید؟ مسلم حق دارد بگوید؛ نفی تکلیف می کند؛ مردها هم مکلف نیستند که بخوانند نفی تکلیف از زن ها بکنند، پس اگر نفی استحباب می کند خلاف فقه است و اگر هم نفی وجوب می کند که بر مردها هم واجب نیست. مگر این که بگوییم منظور از اذان این است که برود بالای مناره اذان بگوید، با صدای بلند اقامه بگوید. در هر صورت نمی شود با این روایت کنار آمد. یک اصلی داشتیم که اگر می خواهیم خدمت روایات برویم التزامات مسلم فقهی را با خودمان ببریم. پس در این حدیث به قدری امور غیر حرام (شاید غیر مکروه) ذکر شده است که دلالت روایت را بر حرمت و عدم مشروعیت در ضیق و شداد قرار می دهد. و فراموش نکنید که ما سند روایت را هم قبول نکردیم و همه ی این ها بر فرض پذیرش سند است.

بررسی متن و دلالت روایت حماد از امام ع و انس از پدرش از امام ع

این روایت خوشبختانه هم در نقل وسائل و هم در نقل من لا یحضر یک متن دارد و آن هم این است: «و لا تولی القضاء» این روایت امارت را هم ندارد. در این جا احتمال مصدر بودن خیلی است و در این صورت «ولا» می شود تکرار «لیس علی» یعنی می شود: و لیس علی النساء عهده داری قضاء. در این جا اگر احتمال مصدر بودن قوی تر نباشد ضعیف تر نیست. بعد از این عبارت فعل آمده است و قبلیش هر چه هست مصدر است و این عبارت در میان این ها است. وقتی احتمال فعل بود (فعل نفی به

داعي نهي) احتمال مصدر بودن هم بود نتیجه به نفع مصدر بودن تمام مي شود چون فعل مي خواهد اثبات حرمت کند و نیازمند شاهد است و ظهور مي خواهد و الا جواز که مطابق قاعده است. پس حکم مي کنيم که نتیجه اش مانند نتیجه ي مصدر بودن است.

در این روایت هم امور زيادي که حرمت (و حتي کراهت) ثابت نیست آمده است. البته ما نمي خواهيم بگويم آمدن يك فعل نهي در کنار چند تا فعلي که دال بر غير نهي است مطلقا مي زند ولي گاهي هم مي زند يعني بايد انسان به اطمینان برسد و ما در این جا به اطمینان نمي رسيم. در این جا مواردی را پیامبر ص بیان مي کنند که (مخصوصا در آن زمان) شأن زن نبوده است، الآن هم اگر زن ها این کارها را انجام ندهند خیلی خوب است، دنبال جنازه نروند، در خیابان کمتر بیايند، کارهاي مردها را کمتر عهده دار شوند، گوسفند نکشند و ... اما براي فتوا به حرمت و بطلان دليل ديگري مي خواهيم. ضمنا روایت سند هم ندارد. برخي قائل هستند که ضعف سند و دلالت این دو روایت جبران مي شود. این دو روایت خیلی مشهور هستند و لذا ضعف سند به واسطه ي شهرت جبران مي شود و ضعف دلالت هم با فهم مشهور جبران مي شود. این مبنا مبناي برخي هست و برخي هم به شدت مخالف هستند ولي ما يك مبناي شناوري داريم، ما به دنبال اطمینان هستيم. مي گويم اگر از طريق شهرت فقيه به اطمینان برسد خبر ضعيف را هم مستند فتوا قرار دهد اشکال ندارد ولي اگر به اطمینان نرسد مخصوصا در بخش جبر ضعف دلالت به واسطه ي فهم مشهور (که خیلی ها این مبنا را قبول ندارند) صحيح نیست. البته بايد مشهور هم احراز شود، آمدن این صحبت ها در چند کتاب در يك موضع مشخص که غالبا هم از هم گرفته شده است نمي تواند باعث شهرت شود. لذا ما صغرويا در مورد شهرت اشکال داريم علاوه بر این که کبرويا هم به اطمینان نمي رسيم.

تا این جا روایت ابو خديجه به نتیجه نرسيد چنانکه این دو روایت هم به نتیجه نرسيد چنانکه قبلش آیات قرآن نتوانستند مطلب را اثبات کنند.

الحمد لله رب العالمين